

شیخ حسنعلی اصفهانی

ریاضت آنگاه که با علم و شرع آمیخته شود، موجب کمال روحی انسان می گردد...



عالم عارفی که غرق در عبودیت بود

ریاضت آنگاه که با علم و شرع آمیخته شود، موجب کمال روحی انسان می گردد و نگاه الهی به جان و تن آدمی می بخشد. کم نیستند عالمانی عارف که در طول تاریخ با بهره مندی از معارف اهل بیت (ع) و به اوج ملکوت پر کشیدند، به حقیقت می توان شیخ حسنعلی نخودکی [1] را یکی از این مردان حقیقت جو برشمرد که عمری در ژرفای اقیانوس بی کران عبودیت غوص کرد و تن و روح خود با معارف دینی در آمیخت.

سرویس علمی- فرهنگی مرکز خبر حوزه، به مناسبت 17 شعبان، سالروز ارتحال این عارف الهی، شمه‌ای از زندگی سراسر نور و معنویت این عالم فرزانه را تقدیم مخاطبان ارجمند می کند.

* ولادت

اصفهان(ره)، در خانواده‌ای با تقوا و پارسا، در سحرگاه در نیمه ماه ذی القعدة الحرام سال 1279 هجری قمری با بشارت قبلی مرحوم حاجی محمد صادق در اصفهان، دیده به جهان می گشاید. [2]
پدر وی مرحوم ملا علی اکبر، مردی زاهد و پرهیزگار و معاشر اهل علم و تقوی و ملازم مردان حق و حقیقت بود و از راه کسب حلال، روزی خود و خانواده را تحصیل می کرد و از آنچه عاید او می شد، نیمی را صرف خویش و خانواده می کرد و نیم دیگر را به سادات و ذریه حضرت زهراء (سلام .. علیها) اختصاص می داد.

مرحوم ملا علی اکبر که فرزند پسری نداشت، عهد کرده بود که به عتبات مقدسه مشرف و متوسل شود تا خداوند پسری به او کرامت فرماید، حاجی محمد صادق که از مردان الهی و صاحب نفس بود قبل از تولد فرزند، به او بشارت پسری داده و سفارش کرده بود که آن پسر را #171; حسنعلی نام گذارد.

* تربیت دینی و معنوی در خردسالی

مرحوم ملا علی اکبر فرزند خود را از همان کودکی در هر سحرگاه که خود به تهجد و عبادت می پرداخته، بیدار و او را با نماز و دعا و راز و نیاز و ذکر خداوند آشنا می ساخت و از هفت سالگی او را تحت تربیت و مراقبت مرحوم حاج محمد صادق (ره) قرار می داده است.
مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی در وصف حاجی محمد صادق نقل می کند:

#171;#بیش از هفت سال نداشتم که نزدیک غروب آفتاب یکی از روزهای ماه رمضان که با تابستانی گرم مصادف شده بود، به اتفاق پدرم، به خدمت استاد حاجی محمد صادق، مشرف شدم. در این اثناء کسی نباتی را برای تبرک به دست حاجی داد. استاد نبات را تبرک و به صاحبش برگشت داد و مقداری خرده نبات که کف دستش مانده بود، به من داد و فرمود بخور، من بی درنگ خوردم.
پدرم عرض کرد: حسنعلی روزه بود. حاجی به من فرمود: مگر نمی دانستی که روزه ات با خوردن نبات باطل می گردد. عرض کردم: آری، فرمود: پس چرا خوردی؟ عرضه داشتم: اطاعت امر شما را کردم. استاد دست مبارک خود را بر شانه من زد و فرمود: با این اطاعت به هر کجا که باید می رسیدی، رسیدی. [3]

* تحصیلات و اساتید

حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از آغاز نوجوانی خود، به کسب دانش و تحصیل علوم مختلف مشغول شدند، خواندن و نوشتن و همچنین زبان و ادبیات عرب را در اصفهان فرا گرفتند و در همین شهر، نزد استادان بزرگ زمان، به اکتساب فقه و اصول و منطق و فلسفه و حکمت پرداختند. از درس فقه و فلسفه عالم عامل مرحوم آخوند ملا محمد کاشی بهره‌ها بردند، فلسفه و حکمت را از محضر مرحوم جهانگیرخان و تفسیر قرآن مجید را از مرحوم حاجی سید سینا پسر مرحوم سید جعفر کشفی و چند تن دیگر از علماء عصر آموختند. سپس برای تکمیل معارف به نجف اشرف مشرف شدند. در این شهر، از جلسات درس مرحوم حاجی سید محمد فشارکی و

مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری [4] و ملا اسماعیل قره باغی استفاده کردند.

ایشان، پس از مراجعت از نجف اشرف، در مشهد مقدس سکونت اختیار کردند و در این دوره مرحوم حاجی آقا حسین قمی، مرحوم آقا سید عبدالرحمن مدرس و... بهره مند گردیدند و در ضمن تحصیل و تدریس، به تزکیه نفس و ریاضات شاقه مشغول بودند.

* احاطه بر علوم

ایشان از جمیع علوم ظاهری و باطنی بهره فراوان داشتند و معتقد بودند که بعد از علم توحید و ولایت و احکام شریعت (فقه) که تعلم آن واجب است، تحصیل سایر علوم نیز لازم و ممدوح و جهل به آنها مذموم و ناپسند است و مراد از حرمت برخی از علوم و فنون، استعمال آنهاست، نه تحصیل و تعلم آنها.

مرحوم نخودکی؛ فقه، تفسیر، هیأت و ریاضیات را به طلاب علوم تدریس می‌کرد، ولی در فلسفه و علوم الهی با آن که تبخّر کامل داشتند، تدریسی نداشتند و می‌گفتند طالب این علم باید که اخبار معصومین علیهم السلام را کاملاً مطالعه کرده باشد و علم طب را نیز بداند و در حین تحصیل، باید که به ریاضت و تزکیه نفس پردازد زیرا که: «#171; يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» [5] پیامبر، مردم را در آغاز، تزکیه و تصفیه نموده، سپس کتاب و حکمت به ایشان می‌آموزد. ایشان همچنین قانون ابوعلی سینا را نزد طبیب معروف و مشهور عصر مرحوم حاج میرزا جعفر طبیب تحصیل و تعلم نمود. [6]

* حکایات و کرامات

- خدمت به خلق

فرزند ایشان نقل می‌کند: پدرم، در کلیه ساعات روز و شب، برای رفع حوائج حاجتمندان و درماندگان؛ آماده بودند. روزی عرضه داشتم: خوبست برای مراجعه مردم وقتی مقرر شود. پاسخ داد: پسر، «#171; لیس عند ربنا صباح و لا مساء»: آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می‌کند، نباید که وقتی معین کند. پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه ها و انجام خواسته های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می پرداخت. از نیمه های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید اندکی استراحت می‌کرد و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می‌نشست و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه میرفت و پس از آن نیز به پاسخگوئی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بود و در تمام سال به تفاوت ایام و اختلاف احوال پس از طلوع آفتاب و یا ساعتی بعد از ظهر، استراحتی کوتاه می‌کرد. [7]

- غرق در عبادت

یکی از خدام حرم مطهر علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، می‌گوید: یک شب برای بستن درب پشت بام حرم از پله‌ها بالا رفتم. مرحوم حاج شیخ حسنعلی را بالای بام و در کنار گنبد مشغول نماز و در حال رکوع دیدم. رکوعش طولانی شد. چند بار رفتم و برگشتم؛ ولی او همچنان در حال رکوع بود. طبق دستور سپس درب پشت بام را بستم و پایین آمدم و به خانه رفتم. آن شب برف سنگینی بارید. هنگام سحر به حرم برگشتم. نگران جناب شیخ بودم و با عجله از پله‌های بام بالا رفتم، دیدم شیخ حسنعلی در همان رکوع آغاز شب است و پشت ایشان با سطح برف برابر است.

- مستجاب الدعوه

آیت‌الله العظمی مرعشی‌نجفی در کتاب «#171; المسلسلات فی الاجازات» می‌نویسد: «او در بین مردم به مستجاب‌الدعوه بودن شناخته شده بود و بسیاری از حاجتمندان و بیماران به او پناه می‌بردند؛ پس او برای آنها دعا می‌کرد یا برای آنها دعاها و حرزهایی می‌نوشت و به این وسیله، گرفتاری آنها برطرف می‌شد و بیماران آنها شفا می‌یافتند و با این وجود، در کمال تواضع و فروتنی بود و هیچ ادعایی نداشت و نمونه بارز زاهدانی بود که تنها به خدا توجه دارند و از امور دنیوی دور هستند. [8]

- محل دفن خود را می‌دانست

1- از برخی افراد مورد اعتماد شنیده شده که آن جناب در حال حیات خود، به این محلی که الان قبر اوست، (صحن عتیق حرم مطهر علی‌ابن موسی‌الرضا(ع)) رفت و آمد زیادی داشت. در آنجا می‌نشست و قرآن و دعا می‌خواند. وقتی که به او گفتند: چرا به این محل توجه خاصی داری؟ گفت: اینجا محل دفن من است و می‌گفت: مرا در این محل دفن کنید. در آن زمان سّر این عمل معلوم نبود، ولی بعدها معلوم شد که این محل نزدیک پایه مناره است و از خرابی مصون است ولی جاهای دیگر صحن همه زیر و رو شدند، ولی این محل همچنان به حال خود مانده است. [9]

- برنامه می‌دهم اما به فکر رهگذران هم باشید

2- یکی از تجار تهران گفت: در شمیران باغی خریدیم و از نظر آب در مضیقه بودیم. ناچار شدیم چاهی بکنیم ولی هر نقطه‌ای از باغ را کندیم به آب نرسیدیم. روزی قصد زیارت حضرت امام رضا(علیه السلام) کردیم، در آنجا به زیارت آیه الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی رفتیم، در ضمن زیارت ایشان، جریان کندن چاه آب را گفتیم و از ایشان کمک خواستیم. آیه الله نخودکی فرمود: من برنامه‌ای می‌دهم که اگر مطابق آن عمل بکنید، هر نقطه باغ را بکنید، آب بیرون می‌آید و خشک هم نمی‌شود. شما باید یک شیر هم بیرون بگذارید تا

رهگذرها و همسایه‌ها هم از آن استفاده کنند. ما شرط را قبول کردیم. او هم برنامه را به ما داد. برنامه این بود که ایشان چند جمله در کاغذی نوشته و به ما فرمودند: هر نقطه را خواستید بکنید، اول این کاغذ را در آنجا قرار بدهید و پس از آن، آن نقطه را بکنید و هنگامی که به آب رسیدید، این کاغذ را به چاه بیندازید. ما هم مطابق دستور ایشان عمل کردیم و به آب رسیدیم. تاکنون هر چه از آن چاه آب برداشته‌ایم کم نشده است و یک شیر هم به بیرون باغ گذاشته‌ایم تا عموم استفاده کنند. [10]

- چند قدم راه رفتن و رهایی از اشرار

3- سید ابوالقاسم هندی می‌گوید: به همراه آیه الله نخودکی به یکی از کوه‌های مشهد رفته بودیم، ناگهان شرور آن منطقه که موجب ناآرامی آن نواحی شده بود، از کنار کوه پیدا شد و گفتند: اگر حرکت کنید کشته خواهید شد. آیه الله نخودکی به من فرمود: وضو داری؟ گفتم: بله. آنگاه دست مرا گرفت و گفت: چشم خود را ببند. پس از یکی دو قدم که راه رفتیم گفت: چشمانت را باز کن. وقتی که چشمانم را باز کردم نزدیک دروازه شهر هستیم و به این ترتیب از دست آن شرور رها شدیم. بعد از ظهر خدمت آن جناب رفتیم. به من گفتند: قضیه صبح را با کسی در میان نگذاشتی؟ گفتم: نه. گفت: من تا زنده‌ام به کسی این ماجرا را نگو وگرنه خود را به کشتن می‌دهی [11]

- چند دانه خرما و فرزنددار شدن

4- آقای ظفرالسلطان نهانندی نقل کرد که خدمت آیه الله نخودکی مشرف شدم و عرض کردم که عروسم بچه ندارد و دیگر بچه‌دار نمی‌شود. آیه الله نخودکی گفت: تو برای پسر اولاد می‌خواهی. بعد دعایی به من دادند و چند دانه خرما و خداوند به آنها چندین اولاد داد. [12]

- کارمند بیکاری که بازهم کارمند شد

5- یکی از کارمندان شهرداری نقل کرد: به عللی مرا از کار بر کنار کردند. رفتم خدمت آیه الله نخودکی. به من فرمود: نمازهایت را اول وقت بخوان، چهل روز دیگر کارت درست می‌شود. روز چهل در خیابان نزدیک یک قهوه‌خانه نشسته بودم، شهردار سابق مشهد آقای محمدعلی روشن با درشکه از آن محل عبور می‌کرد. بلند شدم، سلام کردم. او درشکه را نگه داشت و گفت: چرا اینجا نشسته‌ای؟! مگر کار نداری؟! شرح حال خود را گفتم. گفت: با من بیا. با او سوار درشکه شدم و رفتیم به شهرداری. او دستور داد از من رفع اتهام شد، مرا به خدمت بازگرداند و مشغول کار شدم. درست پس از چهل روز چنین شد. [13]

* وصایای جناب شیخ

فرزند ایشان نقل می‌کند:

ایشان وصایای خویش را به شرح زیر به من فرمودند:

«#؛ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ.....» [14]

نیست جز تقوی در این ره توشه ای نان و حلوا را بنه در گوشه ای

«#؛ بِالتَّقْوَى بَلَّغْنَا مَا بَلَّغْنَا»، هرچه به ما رسید از تقوی بود اگر در این راه، تقوی نباشد، ریاضات و مجاهدات را هرگز اثری نیست و جز از خسران، ثمری ندارد و نتیجه ای جز دوری از درگاه حق تعالی نخواهد داشت. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمایند: «#؛ إِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» اگر آدمی، یک اربعین به ریاضت پردازد، اما یک نماز صبح از او قضا شود، نتیجه آن اربعین، هباءً منثوراً خواهد گردید.

·#؛ بدان که در تمام عمر خود، تنها یک روز، نماز صبحم قضا شد، پسر بچه ای داشتم شب آن روز از دست رفت. سحرگاه، به من گفتند که این رنج فقدان به علت فوت نماز صبح توست اینک اگر شبی، تهجدم ترک گردد، صبح آن شب، انتظار بلایی می‌کشم.

·#؛ بدان که انجام امور مکروه، موجب تنزل مقام بنده خدا می‌شود و به عکس انجام مستحبات، مرتبه او را ترقی می‌بخشد.

·#؛ بدان که در راه حق و سلوک این طریق، اگر به جایی رسیده‌ام، به برکت بیداری شبها و مراقبت در امور مستحب و ترک مکروهات بوده است، ولی اصل و روح همه این اعمال، خدمت به ذراری ارجمند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اکنون پسر، ترا به این چیزها وصیت و سفارش می‌کنم:

·#؛ اول: آنکه نمازهای یومیه خویش را در اول وقت آنها به جای آوری.

·#؛ دوم: آنکه در انجام حوائج مردم، هر قدر که می‌توانی بکوشی و هرگز میندیش که فلان کار بزرگ از من ساخته نیست، زیرا اگر بنده خدا در راه حق، گامی بردارد، خداوند نیز او را یاری خواهد فرمود.

در این جا عرضه داشتم: پدرجان، گاه هست که سعی در رفع حاجت دیگران، موجب رسوایی آدمی می‌گردد.

فرمودند: «#؛ چه بهتر که آبروی انسان در راه خدا بر زمین ریخته شود»

·#؛ سوم: آنکه سادات را بسیار گرامی و محترم شماری و هر چه داری، در راه ایشان صرف و خرج کنی و از فقر و درویشی در اینکار پروا نمایی. اگر تهیدست گشتی، دیگر تو را وظیفه ای نیست.

·#؛ چهارم: از تهجد و نماز شب غفلت مکن و تقوی و پرهیز پیشه خود ساز.

·#؛ پنجم: به آن مقدار تحصیل کن که از قید تقلید وارهی. [15]

* بانگ رحیل

فرزند ایشان نقل می کند :

مدتها بود که پدرم بنا به مقتضیاتی در شهر مشهد سکونت نداشتند و معمولاً در حومه شهر، ابتدا در ده نخودک و سپس در ده سمرقند ساکن بودیم. روزی در ایام کسالت ایشان که من برای درس به شهر رفته بودم، هنگام ظهر به وسیله شخصی احضارم کرده و گفتند: امروز روح از جسمم پرواز کرد و به حضور حضرت ثامن الائمه علیه السلام تشریف حاصل کردم و دیدم که استادم مرحوم حاج محمد صادق تخته پولادی هم شرف حضور دارد. از او درخواست کردم که از امام علیه السلام استدعا کند اجازه فرمایند که برای ابراز وصیای خود روحم بار دیگر به کالبدم باز گردد. امام رخصت فرمودند. اکنون، پسر، باید که مراقب حال من باشی و به شهر باز نگردی؛ به کوشش طبیبان، حال پدرم بهبود پذیرفت اما آن مرد جلیل القدر در برابر شادمانی طبیب معالج خود گفت:

بهبود من شادمانی ندارد زیرا که ما رفتنی شده ایم.....

در این اوقات نیز پدر، مانند سالهای دیگر حیاتش، همه شب تا بامداد بیدار می ماند و گاهگاه در دل شبها این دو بیت را ترنم می کرد:

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی کمک زغیر تو ننگ است یا علی مددی
گشادکار دو عالم به یک اشاره توست به کار ما چه درنگ است یا علی مددی

* بیا که در انتظار توایم

به دستور پزشکان معالج، پدرم به بیمارستان #171؛ منتصریه» مشهد انتقال یافت و در آنجا بستری گردید... برای ملاقات و زیارت پدر به بیمارستان رفتم در آنجا بود که؛ ایشان به من گفت: دیشب، در عالم رؤیا، مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی را دیدم که می گفت: بیا که ما در انتظار توایم
روز دیگر به رئیس بیمارستان فرمود:

مرگ من نزدیک است و اگر فوت من در این بیمارستان اتفاق افتد، ازدحام مردم، نظم اینجا را درهم خواهد ریخت، لذا مصمم شده ام که از بیمارستان به خانه روم.

اصرار رئیس در نگهداشتن ایشان سودی نبخشید و بالاخره به منزل یکی از ارادتمندان خود، آقای حاج عبدالحمید مولوی منتقل و بستری شدند و یکماه آخر عمر را در منزل ایشان بستری بودند. از ظهر پنجشنبه واپسین زندگانشان تا روز یکشنبه که فوت خود را در آنروز پیش بینی فرموده بودند [16] دیگر با کسی سخن نگفتند و پیوسته در حال مراقبه بودند. شب جمعه بود که ناگهان سر از بالین برداشتند و دیده بر در گشودند و فرمودند: ای شیطان، بر من که سراپا از محبت علی(ع) پر شده ام، دست نخواهی یافت.

ابیات زیر وصف حال و شرح مآل آن مرد بزرگ بود و خود نیز گاهگاهی به آنها ترنم می فرمودند:

ای به ولای تو تولا ی من از خود و اغیار تبری من

سود تو سرمایه سودای من گر بشکافند سراپای من

جز تو نجویند در اعضای من ناد علیاً علیاً یا علی

روز شنبه فرا رسید. زیر لب فرمودند: کار رفتن را بر من دشوار گرفته اند و عتاب دارند: تو که حضور محضر حضرت رضا علیه السلام را در این جهان آرزو داشتی از چه رو گاه و بیگاه لب به خنده می گشودی؟ آری، حسنات الابرار سیئات المقربین. [17]

* رحلت

بالاخره صبح روز یکشنبه و ساعت آخر عمر ایشان فرا رسید. به دستور پدرم گوسفندی به عنوان نذر حضرت زهرا سلام الله علیها قربانی گردید و یکی دو ساعت از طلوع آفتاب روز هفدهم شعبان سال 1361 هجری قمری گذشته بود که روح پاکش به جوار حق شتافت .
#171؛ «الا إن اولیاء الله لا یموثون بل یتقلبون من دارالی دار»

ساعتی نگذشته بود که خبر رحلت آن عارف بزرگ و آن عالم ربانی به سراسر شهر فرا رسید و انبوه جمعیت برای ادای احترام و تودیع او و انجام مراسم مذهبی گرد جنازه اش حاضر شدند.

جنازه آن فقیه علم و معرفت بر روی هزاران دست از ارادتمندان اندوهگین و سوگوارش، از محله سعد آباد مشهد در خیابانهای شهر که عموماً به حال تعطیل درآمده بود، عبور می کرد تا به ده #171؛ سمرقند « محل سکونتش رسید، در آنجا بر حسب وصیتشان در آب روان غسل داده شد.

در این هنگام دسته های بزرگ سینه زنان که سالها از حرکت ایشان ممانعت می شد، در سوگ آن مرد جلیل، راه افتاد و جنازه در میان غمی جانکاه، پس از تغسیل و تکفین به شهر حمل گردید و پس از طواف به دور مرقد منور حضرت ثامن الحجج علیهم افضل الصلوات، در همان نقطه از صحن عتیق که خود پیش بینی و سفارش کرده بودند، در دل خاک آرمید. [18]

منابع:

#183؛ نشان از بی نشانها، علی مقدادی اصفهانی

#183؛ گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی

#183؛ سایت حکایات صالحین

[1]- چون ایشان مدتی در روستای #171؛ نوحودک» در اطراف مشهد مقدس سکونت داشت به #171؛ نوحودکی» معروف شدند.

[2] - همان

5- فرزند ایشان نقل می کند: مرحوم پدرم، خود نقل می فرمود: نخستین روزی که برای زیارت و درک حضور مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری به محل سکونت ایشان در مدرسه بخارائیها رفتم، اتفاقاً روز جمعه بود و کسی را در صحن و سرای مدرسه نیافتم که جویای اطاق آن مرد بزرگ شوم؛ ناگهان از داخل یکی از حجرات در بسته، صدائی شنیدم که مرا با نام، نزد خود می خواند، بسوی اطاق رفتم، مردی در را به روی من گشود و فرمود: بیا، کشمیری منم.

و نیز پدرم می فرمودند:

شبی از شبهای ماه رمضان، مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری به افطار، میهمان کسی بود. پس از مراجعت به مدرسه، متوجه می شود که کلید در را با خود نیاورده است. نزدیک بودن طلوع فجر و کمی وقت و بسته بودن در اطاق، او را به فکر فرو می برد، اما ناگهان به یکی از همراهان خود می فرماید: معروف است که نام مادر حضرت موسی، کلید قفلهای در بسته است، پس چگونه نام نامی حضرت فاطمه زهرا(س) چنین اثری نکند؟ آنگاه دست روی قفل بسته گذاشت و نام مبارک حضرت فاطمه سلام الله علیها را بر زبان راند که ناگهان قفل در گشوده شد.

[5] - آل عمران/ 164

[6] - نشان از بی نشانها ج 1 ص 19

[7] - همان ص 23

[8] - (المسلسلات فی الاجازات، ج 2، ص 307)

[9] - گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، ج 7، ص 111 در مشهد.

[10] - نشان از بی نشانها، ص 80، علی مقدادی.

[11] - همان، ص 47

[12] - همان، ص 97.

[13] - همان، ص 101.

[14] - سوره نساء، آیه 131

[15] - نشان از بی نشانها

[16] - فرزند شیخ نقل میکند: در نیمه شبی، حال پدرم سخت شد، طبیبان به عیادتش آمدند و پس از معاینات پزشکی، اعلام کردند که بیمار از دنیا رفته است، لیکن با شگفتی فراوان، قلب پدرم پس از توقف دوباره به کار افتاد و روز بعد یکی از پزشکان معالجش که دکتر سید ابوالقاسم قوام نام داشت به من اظهار کرد: پدرت دیشب درگذشت، ولی مجدداً به زندگی بازگشت. پس از این حادثه، فردای آن روز چون اطاق، خالی از اغیار شد، پدرم فرمود: #171؛ شب گذشته روح از بدنم مفارقت کرد و به خدمت امام رضا علیه السلام مشرف شدم و به وسیله استاد خود مرحوم حاج محمدصادق از امام تقاضا کردم که برای تکمیل وصایای خود یک هفته مهلت داده شوم. امام اجازت فرمودند، اما قدغن کردند که دیگر چنین درخواستی نکنم. «سپس فرمودند: #171؛ در این مدت شبها از نزد من دور نشو و مراقب حال من باش. «رفته رفته اثر بهبودی در حال پدرم پدید آمد، اما ناگهان روز چهارشنبه حال ایشان به وخامت گرایید و دستهایشان متورم گشت و پزشکان از این تغییر حالت ناگهانی دچار تعجب شدند. دیگر کسی جز سادات اجازه عیادت پدرم را نداشتند. خلاصه در آن وقت بود که اظهار داشتند: #171؛ من صبح یکشنبه خواهم مرد.»

[17] - پایگاه اطلاع رسانی حکایات الصالحین

[18] - فرزند شیخ این واقعه را چنین بیان میکند: #171؛ سالها پیش پدرم فرموده بودند: وقتی مصمم شدم که به نجف اشرف رحل اقامت افکنم، لیکن در آن هنگام که در یکی از اطاقهای صحن عتیق رضوی در مشهد، به ریاضتی سرگرم بودم، در حال ذکر و مراقبه، دیدم که درهای صحن مطهر عتیق بسته شد و ندا بر آمد که حضرت رضا سلام الله علیه اراده فرموده اند که از زوار خویش سان ببینند. پس از آن، در محلی جنب ایوان عباسی، در همین نقطه که اکنون مدفن پدرم می باشد، کرسی نهادند و حضرت بر آن استقرار یافتند و به فرمان آن حضرت درب شرقی و غربی صحن عتیق گشوده شد، تا زوار از در شرقی وارد و از در غربی خارج گردند. در آن زمان دیدم که پهنه صحن مالا مال از گروهی شد که برخی به صورت حیوانات مختلف بودند و از پیشاپیش حضرتش می گذشتند و امام علیه السلام دست ولایت و نوازش بر سر همه آن زوار حتی آنها که به صور غیر انسانی بودند، می کشیدند و اظهار مرحمت می فرمودند. پس از آن سیر و شهود معنوی و مشاهده آن رأفت عام از امام علیه السلام، بر آن شدم که در مشهد سکونت گزینم و چشم امید به الطاف و عنایات آن حضرت بدوزم. «پدرم، پس از ذکر این واقعه، محل استقرار کرسی امام علیه السلام را برای مدفن خود، پیش بینی و وصیت فرمودند و بالاخره به خواست خدا، قبل از اذان صبح دوشنبه، در همان نقطه مبارک مدفون شدند.

خبر حوزه